

تاریخ یونان باستان
در پنجاه زندگی نامه

Stuttard, David

سرشناسه: استاترد، دیوید

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ یونان باستان در پنجاه زندگی نامه/دیوید استاتارد؛ ترجمه شهربانو صارمی.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۳۰۳ ص: مصور.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۳۰-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: A history of ancient Greece in fifty lives, 2014.

یادداشت: واژه‌نامه.

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: یونان — تاریخ — از آغاز تا ۱۴۶ ق.م.

موضوع: Greece -- History -- To 146 B. C.

شناسه افزودن: صارمی، شهربانو، ۱۳۴۳، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ت ۵۲ الف ۷۷/DF

رده‌بندی دیویی: ۹۳۸

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۳۰۷۲۱۷

تاریخ یونان باستان در پنجاه زندگی نامه

دیوید استاتارد
ترجمه شهربانو صارمی



این کتاب ترجمه‌ای است از:
A History of Ancient Greece in Fifty Lives
David Stuttard
Thames & Hudson Ltd, London, 2014



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،
شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶
ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:
تحریریه انتشارات قنوس

دیوید استاتارد

تاریخ یونان باستان در پنجاه زندگی‌نامه

ترجمه شهربانو صارمی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۸ - ۴۳۰ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978-600-278-430-8

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۳۵۰۰۰ تومان

فهرست

۸	مقدمه: تاریخ و هویت در دنیای یونان باستان
۱۴	۱. خدایان و پهلوانان
۱۸	هزیود و هومر: تولد خدایان و عصر بشر
۲۰	هومر و منشأ زندگی نامه نویسی
۲۴	تاریخ نگار و آغاز تاریخ نگاری
۲۶	۲. عصر جباران
۲۷	پسیستراتوس (؟ - حدود ۶۰۵ - ۵۲۸)
۳۴	پولوکراتس (؟ - ۵۲۲)
۳۹	سافو (بعد از ۶۳۰ - حدود ۵۷۰)
۴۲	فیثاغورس (حدود ۵۷۰ - حدود ۴۸۵)
۴۶	میلو (حدود ۵۵۵ - ؟)
۴۹	هیپپاس (؟ - ۴۹۰)
۵۳	کلئستنس (۵۷۰ - ۴۵۷)
۵۵	هیستیاپوس (؟ - ۴۹۴)
۶۱	میلیتادس (حدود ۵۵۴ - ۴۸۹)
۶۶	۳. یونان در مخاطره
۶۷	کیمون (حدود ۵۱۰ - ۴۵۰)
۷۵	تمیستوکلس (۵۲۴ - ۴۵۹)
۷۹	لئونیداس (حدود ۵۴۰ - ۴۸۰)
۸۳	گلون (؟ - ۴۷۸)
۸۷	هیرون (؟ - ۴۶۷)
۹۰	پیندار (حدود ۵۲۲ - حدود ۴۴۲)
۹۳	آیسخولوس (۵۲۴/۵۲۵ - ۴۵۵/۴۵۶)
۹۸	۴. عصر پریکلس
۱۰۰	پریکلس (۴۹۵ - ۴۲۹)
۱۰۶	هرودوت (حدود ۴۸۴ - دهه ۴۲۰)
۱۱۰	سوفوکلس (۴۹۶/۴۹۷ - ۴۰۵)



۱۱۴.....	امپدوکلس (حدود ۴۹۵ - ؟)
۱۱۶.....	پروتاگوراس (۴۹۰ - ۴۲۰)
۱۱۹.....	فیددیا (حدود ۴۸۰ - حدود ۴۳۰)
۱۲۳.....	آسپاسیا (حدود ۴۷۰ - حدود ۴۰۰)
۵. جنگ عالمگیر.....	
۱۲۶.....	آلکیبیادس (۴۵۰ - ۴۰۴)
۱۳۴.....	کلئون (۴۲۲ - ؟)
۱۳۷.....	توسیدید (حدود ۴۵۵ - حدود ۳۹۵)
۱۴۰.....	آریستوفانس (حدود ۴۴۶ - حدود ۳۸۶)
۱۴۳.....	اثورپیدس (حدود ۴۸۵ - ۴۰۶)
۱۴۶.....	زنوکسیس (۴۶۰ - ؟)
۱۴۸.....	گورگیاس (۴۸۵ - ۳۸۰)
۱۵۰.....	سقراط (۴۶۹ - ۳۹۹)
۶. طوفان.....	
۱۵۶.....	گزنفون (حدود ۴۳۰ - حدود ۳۵۴)
۱۶۵.....	لوساندر (۳۹۵ - ؟)
۱۷۰.....	اپامینونداس (حدود ۴۱۸ - ۳۶۲)
۱۷۴.....	لوسیاس (۴۴۵ - ۳۸۰)
۱۷۸.....	دموستنس (۳۲۲ - ۳۸۴)
۱۸۲.....	افلاطون (حدود ۴۲۷ - ۳۴۷/۳۴۸)
۱۸۸.....	ارسطو (۳۸۵/۳۸۴ - ۳۲۲)
۷. عصر سلسله‌ها.....	
۱۹۴.....	اسکندر مقدونی (۳۵۶ - ۳۲۳)
۲۰۷.....	بطلمیوس اول (۳۶۷ - ۲۸۳)
۲۱۱.....	دمتریوس فالرومی (حدود ۳۴۷ - حدود ۲۸۳)
۲۱۵.....	مناندر (۳۴۲ - ۲۹۱)
۲۱۹.....	آپلس (قبل از ۳۶۰ - ؟ حدود ۲۹۵)
۲۲۱.....	اپیکور (۳۴۱ - ۲۷۰)
۸. در سایه روم.....	
۲۲۶.....	پورهوس اپیروسی (۳۱۹ - ۲۷۲)
۲۳۶.....	آپولونیوس رودسی (قبل از ۲۷۰ - ۲۳۵؟)
۲۳۹.....	ارشمیدس (حدود ۲۸۷ - ۲۱۲)
۲۴۲.....	آتالوس اول (۲۶۹ - ۱۹۷)
۲۴۶.....	فیلوپویمن (۲۵۳ - ۱۸۳)
۲۴۹.....	پولونیوس (۲۰۰ - ۱۱۸)
۹. آینه سرگذشت‌ها.....	
۲۵۴.....	نقشه‌ها.....
۲۶۰.....	واژه‌نامه.....
۲۶۷.....	گاهشمار.....
۲۷۷.....	نامداران و اساطیر.....
۲۸۵.....	برای مطالعه بیشتر.....
۲۹۱.....	نمایه.....







مقدمه

تاریخ و هویت
در دنیای یونان باستان





آنچه اکنون «دنیای یونان باستان» می‌نامیم سه قاره و نسل‌های بسیاری را در بر می‌گرفت. در وسیع‌ترین گستره خود از اسپانیای امروزی در غرب تا هند در شرق گسترده بود و بیشتر کشورهای میان این دو بخشی از آن به حساب می‌آمد. حتی بعد از ظهور روم هیچ شخص یا شهری بر تمام این سرزمین‌ها حاکمیت نداشت هر چند تلاش‌هایی در این زمینه صورت گرفت. آنچه به این دنیای یونانی پراکنده و نامتجانس هویتی ویژه می‌بخشید زبان مشترک بود که به واسطه آن مردم می‌توانستند باورها و ارزش‌های مشترک خود را بیان کنند.

بسیاری از این ارزش‌ها در دو اثر ادبی کهن جای داده شده است، ایلیداد و اودیسه، منظومه‌هایی حماسی که یونان متحد را در مقابله با دشمن مشترک چنان تصویر می‌کرد که در واقعیت نبود. با این همه، در این دو منظومه وقتی پهلوانان خودبین برای «همیشه بهترین بودن» رقابت می‌کنند، تنش‌ها خبر از گسیختن اتحاد یونانی می‌دهد. هر چند سناریوی این دو منظومه تا حد زیادی تخیلی است، توصیف شخصیت‌ها در آن‌ها واقعیت را منعکس می‌کند: تاریخ یونان باستان تحت سیطره شخصیت‌های قدرتمند قرار داشت، بعضی‌ها برای خود یا شکوه شهرشان جد و جهد می‌کردند، تعدادی مرزهای دانش و فهم جهان را گسترش می‌دادند، عده‌ای اندیشه‌هایی را ثبت می‌کردند که (به گفته توسیدید [توکودیدس]^۱ مورخ) «در پی مالکیت ابدیت بود».

زندگی شخصی یونانی‌ها می‌تواند بازگوکننده تاریخ و جامعه وسیع‌تر آن‌ها باشد. در این کتاب پنجاه زندگی‌نامه از این دست را بررسی خواهیم کرد که دربرگیرنده بازه زمانی ششصدساله است، درست پس از آن امپراتوری روم الفبای یونانی را برای اول بار به منظور جذب دنیای یونانی اخذ کرد. زندگی‌نامه افراد انتخاب‌شده نه تنها تنوع تجربه یونانیان را نشان می‌دهد بلکه از جمله اثرگذارترین آن‌ها در تاریخ کهن غرب به شمار می‌روند. فرمانروایان و حاکمانی مانند پریکلس و اسکندر مقدونی، فیلسوفانی مانند امپدوکلس و افلاطون، نویسندگانی

۱. مترجم جاهایی که صورت نوشتاری اسامی به دو شکل رایج است (یونانی، انگلیسی یا فرانسوی)، در اولین جا هر دو شکل را آورده، اما در ادامه شکل رایج‌تر به کار رفته است. همچنین پراکنده‌ها از مؤلف کتاب و قلاب‌ها افزوده مترجم است، مگر در جاهایی که در پانویس به آن اشاره شده است. — م.

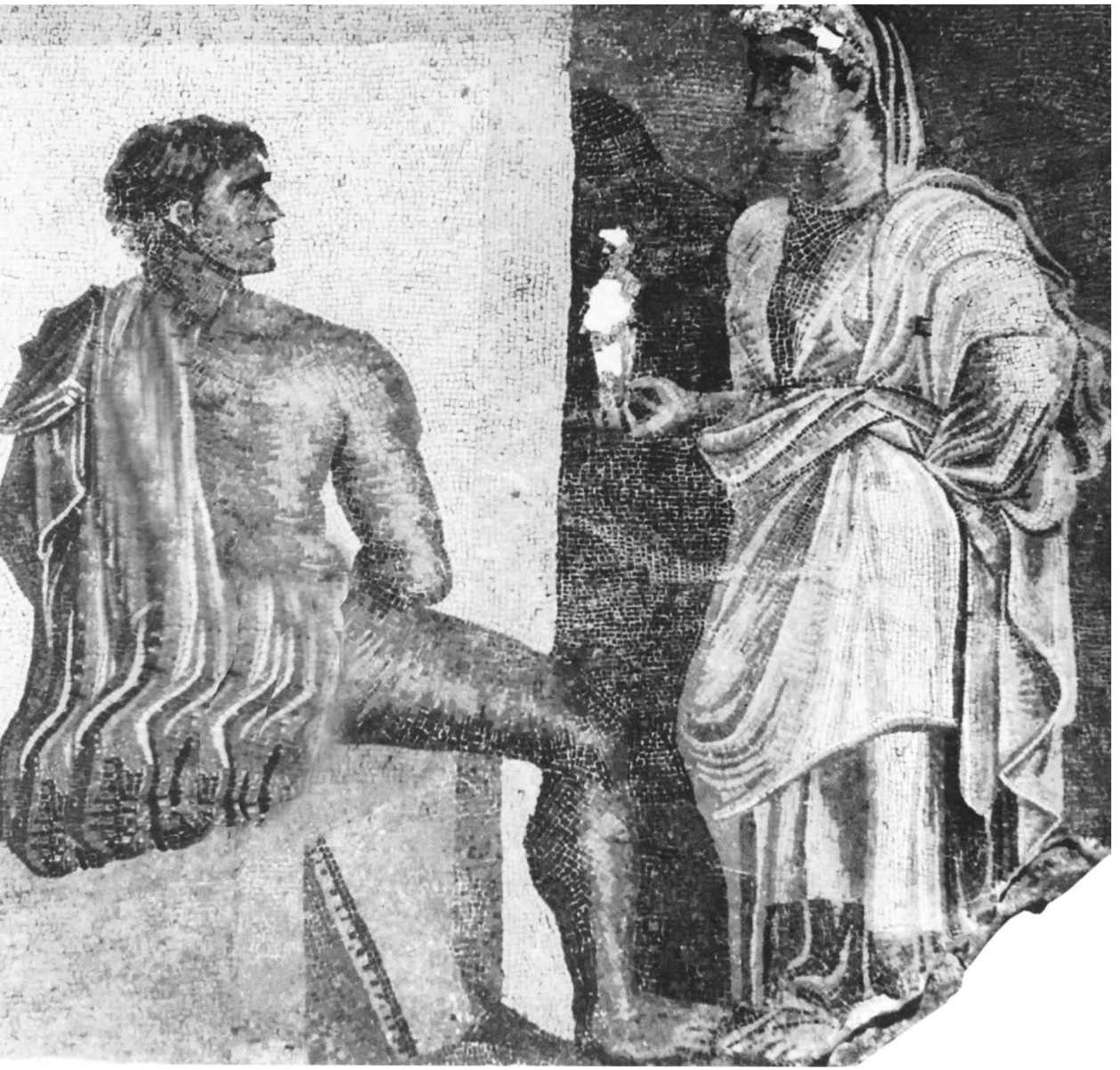
همچون هرودوت و سوفوکلس، هنرمندانی نظیر آپلس و دانشمندانی مانند ارشمیدس سبک و سیاقی به وجود آوردند که نسل‌های بعد دنیا را از آن منظر نظاره کردند و بنای جوامعی را نهادند که بسیاری از ما در آن زندگی می‌کنیم.

آن‌ها همگی محصول دوران خود بودند. دنیای ارشمیدس برای فیثاغورس تقریباً همان‌قدر غریب بود که برای ما؛ چاره‌اندیشی‌های سیاسی کلئستنس برای بطلمیوس اول کارساز نبود؛ و در حالی که لئونیداس حیات یونان را در معرض تهدید ایران می‌دید، فیلوپویمن همان تهدید را از سوی روم احساس می‌کرد. صرفاً با توجه به زندگی این افراد در بافت دوران و جامعه خود آنان است که می‌توان آن‌ها را کاملاً درک کرد یا از تأثیری که بر دنیا داشتند آگاه شد. از این رو کتاب حاضر به جای آن‌که صرفاً مجموعه‌ای از پنجاه زندگی‌نامه مستقل باشد، در صدد نشان دهد که چگونه حیات آن‌ها در تار و پود تاریخ یونان بافته شده است و از این رو منظر تازه‌ای از تاریخ یونان ارائه می‌کند. بیشتر آنچه در منابع کهن آمده برای جبران بی‌خبری یا شرح و تفصیل به منظور تأثیرگذاری بوده و جعلی است، مانند خودکشی سافو از سر فراق، روایات گوناگون و غیرطبیعی از مرگ امپدوکلس یا قتل اتفاقی ارشمیدس در حال حل معمای بغرنج ریاضی. با این همه، چنین جعلیاتی بی‌ارزش نیستند. دروغ‌های فاحش را می‌توان تشخیص داد: نویسندگان یونانی انتظار داشتند خوانندگان یونانی (حداقل بعضی‌هاشان) این دروغ‌ها را باور کنند وگرنه هیچ‌وقت آن‌ها را نمی‌نوشتند. اغلب چنین اسطوره‌سازی‌هایی نشان‌دهنده حقایق پنهان و بزرگ‌تر و پرتوفکنی بر زوایای فراموش‌شده یونان باستان است. از این رو، با وجود ناموثق بودن آن‌ها، این کتاب بدون دغدغه حکایات و داستان‌های معترضه‌ای را بازگو می‌کند که منشأ آن مشکوک است. از این گذشته، بیشتر آن‌ها بسیار سرگرم‌کننده‌اند.

در واقع موثق بودن تقریباً تمامی منابع ادبی کهن تا حدی جای سؤال دارد. مصنوعات باستان‌شناختی را می‌توان تاریخ‌گذاری کرد، مطابقت داد و به لحاظ علمی تحلیل کرد تا شواهد کمابیش عینی به دست آید (ولو تفاسیر ما بدان رنگ و لعاب می‌دهد)، اما منابع مکتوب فی‌نفسه ذهنی‌اند، در عین حال بقای آن‌ها گاه می‌تواند مشکل قضاوت درباره اهمیت واقعی آن‌ها را مضاعف سازد. این‌که تاریخ‌های هرودوت و توسیدید (مانند ایلیاد و اودیسه) را نسل‌های بعدی مغتنم شمردند و دیدگاهشان درباره گذشته تحت تأثیر آن قرار گرفت، صحت آن‌ها را تضمین نمی‌کند. در حال حاضر از بسیاری از آثار فقط قطعاتی باقی مانده و همین امر تشخیص اعتبار آن‌ها را دشوار می‌سازد. این‌ها اغلب به صورت نقل قول در آثار مورخان و مفسران بعدی دیده می‌شوند، از این رو داوری درباره آن‌ها (و صحت گفته‌هایشان) باید با تأمل صورت گیرد. حتی شواهد متکی به نوشته‌ها را نمی‌توان با اتکا به ارزش ظاهری مورد توجه قرار داد. «شاخ و برگ دادن به مسائل» پدیده‌ای امروزی نیست: بنای یادبود شاید ابزاری برای تبلیغ باشد، اما نامه‌های خصوصی (اصالت نامه‌های محفوظ‌مانده در شن و ماسه‌های مصر یا اسنادی که به‌دقت نگهداری و بعد منتقل شده‌اند در نهایت مورد تردید است، مانند نامه‌های افلاطون) فقط روایاتی از حقایق شخصی را عرضه می‌کنند که مؤلف می‌خواسته است.



کماندار یونانی و هوپلایت (با شهامت، هرچند به طرز عجیبی برهنه) در برابر سوار پارسی شلواریوش (که یونانیان نشانهٔ بربریت می‌دانستند)، روی کوزه‌ای متعلق به اواخر قرن پنجم.



موزاییک متعلق به قرن دوم یا سوم میلادی از رم با تصویر اورستس و ایفیگنیا، فرزندان آگاممنون افسانه‌ای، نشان‌دهنده نفوذ گسترده اساطیر یونانی.

در عین حال همواره باید به یاد داشت که ادبیات یونانی در اصل بازگوکننده فقط نیمی از داستان است — بخش عمده آن را مردان نوشته‌اند. برای همین، و در مجموع به سبب ماهیت مردم‌محور جامعه یونانی، تاریخ‌نگاری و زندگی‌نامه‌نویسی یونان باستان تا حد زیادی روی زندگی مردان متمرکز است. گلچین ما از زندگی‌نامه‌ها، با توجه به منابع ادبی، جز انعکاس این امر کار دیگری نمی‌تواند بکند. در واقع شواهد ما دربارهٔ دو زن برجسته (سافو و اسپاسیا، هرچند زندگی زنان بسیار دیگری در این تاریخ تنیده شده است) چنان سوگیرانه است که، با زدودن هرگونه دروغ و افترا از آن، آنچه باقی می‌ماند شبیه قالب شکستهٔ پیکرتراش بعد از درآوردن مجسمه

برنزی درون آن است. می‌توانیم طرح اصلی پیکره را شناسایی کنیم، اما شکل کامل و سه‌بعدی از چنگ ما می‌گریزد. در مجموع این امر در مورد همه زندگی‌نامه‌های کتاب صدق می‌کند. به منظور بررسی و تشریح تاریخ و روشن ساختن تنوع گسترده فرهنگ یونان باستان، زندگی‌نامه‌های این کتاب تقریباً بر حسب توالی نسلی مرتب شده است. هر فصل با «خلاصه‌ای» از زندگی‌نامه شروع می‌شود که شامل پیشینه تاریخی لازم برای آگاهی از دیگر زندگی‌نامه‌های «جنبی» است. این خلاصه‌ها، در مجموع، طرح کلی تاریخ یونان را از حدود سال ۷۰۰ تا ۱۰۰ در اختیار خواننده قرار می‌دهند (تمام تاریخ‌ها قبل از میلاد است مگر آن‌که توضیح داده شود) و زندگی‌نامه‌های دیگر به شرح جزئیات کمک می‌کنند. از سوی دیگر، زندگی‌نامه‌ها را می‌توان به صورت تکی و بدون هیچ نظم خاصی خواند. بعضی رویدادها به نحوی اجتناب‌ناپذیر در چند زندگی‌نامه تکرار می‌شوند (مثلاً جنگ‌های ماراتون یا اپیسوس) که بیشتر به منظور نشان دادن اهمیت رویداد در زندگی‌نامه مزبور است، اما سعی شده در صورت امکان از تکرار خودداری شود.

با تمرکز روی «زندگی‌نامه‌های مهم» معلوم می‌شود بسیاری از آن‌ها تا چه حد با هم مرتبط بوده‌اند. به پولوکراتس نگاه کنید، فرمانروای قرن ششمی جزیره ساموس در شرق اژه که معبد بزرگی برای هرا ساخت. دموکدس پزشک پولوکراتس (بازیگری جزء در روایت گسترده‌ما) که با دختر میلو، مشت‌زن المپیک اهل کروتون در جنوب ایتالیا، ازدواج کرد؛ پولوکراتس، به واسطه دوستش آناکرون شاعر، با کسانتیپوس ارتباط داشت، پدر پریکلس دولت‌مرد آتنی که سرپرست آلکیبیادس بود و کوساندر اسپارتی ناوگان او را شکست داد که (در آغاز قرن چهارم) همچون خدا در ساموس پرستیده می‌شد، جایی که فستیوال هرا (که در معبد مقدس پولوکراتس جشن گرفته می‌شد) نام جدید لوساندریا گرفته بود. بخوایم یا نخوایم، دنیای کهن را نخبگان آن شکل دادند و بیشتر آن‌ها مانند رشته‌ای به هم پیوسته در سراسر کتاب ظاهر می‌شوند.

پنجاه زندگی‌نامه را فصول کوتاه مرتبط با دوره‌هایی که زندگی‌نامه‌ها پوشش نمی‌دهند تکمیل می‌کنند. این زندگی‌نامه‌ها همچنین به دو مضمون مهم می‌پردازند که در این کتاب محوری است: پدید آمدن تاریخ‌نگاری و زندگی‌نامه‌نویسی. یونانیان کهن در هر دو پیشگام بودند، و اگر بگوییم آگاهی در حال توسعه از هر کدام به طریقی کمک کرد تا بسیاری از یونانیان زندگی خود را پیش برند و تاریخشان را شکل بدهند، چندان اغراق نخواهد بود.

البته سوژه‌های این کتاب در خلأ زندگی نمی‌کردند. در کنار آن‌ها بی‌شمار افراد ناشناس دیگری بودند که در خیابان‌ها و بازارهای بیزانتیوم [بیزانس] تا سیراکوز و اسکندریه در صفوف هوپلیت‌های [سربازان پیاده یونان باستان] سنگین اسلحه می‌جنگیدند، صاحب فرزند می‌شدند، در باراندازها چانه می‌زدند، ماهی می‌گرفتند، برای تاج‌های گل گل پرورش می‌دادند یا در معدن‌ها، کارخانجات و مزارع کار می‌کردند تا کمکی باشند به شکل‌دهی دنیای یونان باستان. اگر هم نتوانیم زندگی یک‌یک آن‌ها را دنبال کنیم، آنان را به دست فراموشی نسپردیم، زیرا بدون آن‌ها هیچ‌یک از این چیزها امکان‌پذیر نبود.



۱

خدایان و پهلوانان



«الهی، می‌خواند...»: این پیکره مرمرین از نوازنده
چنگ از کوکلادس متعلق به حدود سال ۲۷۰۰
است، دو هزاره پیش از آنکه حماسه‌های هومری
برای اولین بار سروده شود.





در جنگ ماراتون به سال ۴۹۰، اپیزلوس، سرباز هوپلیت، غرق در خون از هجوم سپرها و نیزه‌ها، به چشم خود نظاره‌گر معجزه‌ای بود. هیئتی بلندبالا با ریش دراز و جوشن گران دید که داشت نزدیک می‌شد و در شرف حمله بود. در آخرین لحظه تیغ شمشیر دشمن منحرف شد و اپیزلوس جان سالم به در برد. اما در نتیجه این حمله کاملاً نابینا شد. زیرا گولی که او دید یک نیمه‌خدا بود (یا بعدها چنین ادعا کرد) و کسی نمی‌تواند بدون مجازات ایزدان را بنگرد.

این نگاه اجمالی به یک زندگی فراموش شده را هرودوت ثبت کرده، که گزارش‌های او از جنگ‌های یونان و ایران را می‌توان جزو اولین آثار تاریخ‌نگاری غرب دانست. هرودوت که اواسط قرن پنجم دست به کتابت زد در اصل اهل هالیکارناسوس در ساحل غربی آسیای صغیر (ترکیه امروزی) بود، او بسیار سفر می‌کرد و با همه، از کاهنان مصری و سیاحان ایونایی گرفته تا کهنه‌سربازان آتنی مانند اپیزلوس، به گفتگو می‌پرداخت، او در کتاب تاریخی که نگاشت (تاریخ هرودوت) به علل و نتایج حملات ایران به سرزمین اصلی یونان در سال‌های ۴۹۰ و ۴۷۹/۴۸۰ پرداخت.

نحوه نگرش هرودوت به دنیا کاملاً ریشه در نظام اعتقادی دوران او داشت. او نیز مانند اپیزلوس به شفاعت ایزدان باور داشت. فقط در پایان قرن پنجم بود که توسیدید آتنی در گزارش مستدل خود از جنگ پلوپونزی تاریخی نوشت که سعی داشت از گذشته و حال توجیهی معقول و عاری از ماوراءالطبیعه به دست دهد، تاریخی که صرفاً در سطح بشری بود. توسیدید از ماهیت انقلابی اثر خود آگاه بود؛ همان‌طور که توضیح داده است، «بیشتر مردم روایت‌ها را همان‌طور که می‌شنوند می‌پذیرند، از جمله روایاتی که درباره کشورشان است، بی‌آن‌که ارزیابی نقادانه‌ای داشته باشند».

هرچند روایات اولیه جوامع پیشانوشتار یونان در دو قرن قبل از تولد اپیزلوس بررسی نشده، پیوندهای نادری دارد با آنچه ما (نه آن‌ها) تاریخ می‌نامیم. جز هنگامی که گذشته در تضاد با حال قرار می‌گیرد (در مواردی مانند ارث‌بری یا مالکیت) دلیل چندانی وجود ندارد که مردم به ارزیابی انتقادی بپردازند یا زیاده از حد نگران صحت داستان‌هایی باشند که از نسل‌های

پیشین به آن‌ها رسیده است، به‌ویژه زمانی که شاخ و برگ دادن یا تخیل بتواند روایتی شفاهی را سرگرم‌کننده‌تر کند. با این همه، فقدان تحقیق مانع روایت یونانیان از گذشته خود نشد که به نحوی شگفت‌انگیز در گذشته‌ها ریشه داشت، آن‌ها بر این اساس هویت فرهنگی خود را ساختند.

امروز عموماً بیشتر اطلاع مردم از تاریخچه خانوادگی خود حداکثر دربرگیرنده سه (یا چهار) نسل است که بر پایه شنیده‌ها از اجدادشان قرار دارد، دانسته‌هایی که با گذشت زمان مبهم‌تر شده است. از نظر یونانیان باستان، قصه‌گویی شفاهی به معنی ادامه این خاطرات مبهم تا قرون متمادی بود. از این رو در زمان تولد اپیزلوس در نیمه دوم قرن ششم، مردم با داستان‌هایی آشنایی داشتند که از شش قرن قبل در جامعه جا افتاده بود، گواهی بر آنچه در حال حاضر می‌توان با باستان‌شناسی کشف کرد. قدیمی‌ترین داستان‌ها از این دست که شخصیت‌های معروفی مانند هراکلس [یا هرکول]، تسئوس و یاسون در آن‌ها حضور دارند احتمالاً حدود قرن سیزدهم رخ داده باشد، هنگام جنگ تروا که هم هرودوت و هم توسیدید آن را امری تاریخی می‌دانستند، و به صورت روایی تاریخ آن به اوایل قرن دوازدهم بازمی‌گردد. اراتستن، دانشمند قرن سومی، تاریخ غارت تروا را سال ۱۱۸۴ می‌دانست.

چنان‌که از این اشعار برمی‌آید، جوامع اشرافی یونان به سرکردگی آگاممنون پادشاه میسن برای بازگرداندن هلن بلهوس که زادگاهش در اسپارت را به وسوسه زندگی با پاریس شاهزاده تروایی رها کرده بود متحد شدند. امروز می‌دانیم که بخش عمده‌ای از این داستان به اساطیر تعلق دارد، اما اواخر دهه ۱۸۷۰ م، هاینریش شلیمان، باستان‌شناس آلمانی، برای اثبات صحت این افسانه و باور خود مبنی بر وجود شخصیت‌های این اسطوره در پی حفاری تروا و میسن درآمد. جالب آن‌که شلیمان جواهرات یافت‌شده در تروا را به هلن نسبت داد و با یافتن غنایمی که حاصل حفاری مدفن در میسن بود به پادشاه یونان تلگراف زد که: «اینک به چهره آگاممنون خیره شده‌ام».

اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، با حفاری‌های دیگر در محوطه‌های مربوط به دوران برنز متأخر (حدود ۱۶۰۰-۱۱۰۰) الواح گلی کشف شد که حاوی اسنادی به زبان پیشایونانی بود. این الواح که رمز آن تا دهه ۱۹۵۰ م گشوده نشد وجود جامعه‌ای به شدت سازمان‌یافته را آشکار کرد که تمام فکر و ذکر آن حفظ اسناد و وحشت از حملات «اقوام دریایی» بود. شواهد مادی حکایت از اضمحلال ناگهانی تمدن میسنی در قرن دوازدهم دارد، زمانی که کاخ‌های بسیاری میان شعله‌های آتش نابود شد. هویت اقوام دریایی و این‌که آیا آن‌ها مسئول این اتفاقات بوده‌اند یا خیر هنوز معلوم نیست. هرچند یونانیان باستان از حمله قوم دوریان نوشتند (هجوم جنگجویان مهاجر، نیاکان اسپارت‌ها و خویشان آن‌ها)، باستان‌شناسی نتوانسته هیچ شاهدهی مبنی بر ورود فرهنگ‌های جدید به سرزمین اصلی یونان ارائه کند. جوامع اشرافی و تا حد زیادی کشاورز به تدریج جایگزین اجتماع فروپاشیده به اصطلاح دوران تاریک شد که در قرن ششم هنوز سلطه خود را حفظ کرده بودند.

با اضمحلال یونان میسنی، نوشتار و سنت حفظ اسناد ناپدید شد، اما، در میانهٔ قرن هشتم، الفبایی بر اساس الفبای فنیقی اتخاذ شد که تأثیرش بنیادی بود. حال نوشتار نه تنها به منظور ثبت و ضبط اسناد، بلکه برای حفظ و تصحیح شعر شفاهی هم، که خاطرات والای گذشتهٔ یونان را تقدیس می‌کرد، به کار می‌رفت. خیلی زود ادبیات به پر کردن فضاهایی کمک کرد که از نیاکان فراموش شده بر جای مانده بود و هویت یونانی را شکل داد، چنان‌که اولین منظومهٔ حماسی — منسوب به هومر و هزیود [یا هسیود] — گواه آن است.

هزیود و هومر: تولد خدایان و عصر بشر

یونانیان مانند بیشتر مردمان در پی فهم حال از طریق گذشته بودند. قدیمی‌ترین نظریهٔ عامیانه دربارهٔ خاستگاه‌های آن‌ها را می‌توان در تتوگونی (تولد خدایان)^۱ دید، «حماسهٔ اخلاقی» متعلق به اواخر قرن هشتم در بیش از هزار بیت که به هزیود منسوب است. جز آنچه در خود متن آمده است چیزی از مؤلف نمی‌دانیم، اما در کتاب کارها و روزها، که توضیحی است از شعایر مدنیت به واسطهٔ کشاورزی، نام خود را آورده است و نقش یک کشاورز روستایی اهل بوئوتیا را دارد. همان‌طور که خواهیم دید «زندگی‌نامه‌نویسان» باستان آنچه را در خود اثر می‌آمد بدون بررسی بیشتر می‌پذیرفتند و تکرار می‌کردند و به لطف آن‌هاست که پیشینهٔ فرودست هزیود به صورت عمومی پذیرفته شده است. در واقع هزیود احتمالاً نویسندهٔ فرهیخته‌ای بوده که از سبک «شعر حکیمانه» مرسوم در خاور نزدیک پیروی می‌کرده، او شکلی از ادبیات را به وجود آورد که رامشگران دوره‌گرد به منظور تعلیم و تربیت، اطلاع‌رسانی و سرگرمیِ نخبگان اشراف‌زاده شعر را با صدای موزون می‌خواندند.

تتوگونی، بعد از توصیف خلقت دنیا از خائوس، به زاده شدن و زایش خدایان می‌پردازد، و اسطورهٔ پیش از تاریخ را مانند چرخه‌ای از چالش‌ها ارائه می‌کند، به صورت پسرانی که در شهوت قدرت از پی پدران می‌آیند و اول اورانوس، بعد کروئوس و (سرانجام) زئوس تاج و تخت الُمپ را به چنگ می‌آورند. تتوگونی زمانی را توصیف می‌کند که جانوران عجیب و غریب روی زمین ساکن بودند، زمانی که غول‌های بربر سعی می‌کردند نظم متمدنانهٔ خدایان را سرنگون سازند. کارها و روزها نیز که به‌ظاهر ریشه در ادبیات دارد دنیایی مخاطره‌آمیز را تصویر می‌کند، جایی که خدایان و ارواح سر هر پیچ کمین کرده‌اند و رها کردن ملاقه‌ای در کاسه از روی سهو یا زدن به آب رودخانه با دست‌های نشسته می‌تواند تنبیه الهی را در پی داشته باشد. در دوران پیش از رواج علم (بدون داشتن واژگان مناسب یا واقع‌نگری آگاهانهٔ لازم برای بیان اندیشهٔ انتزاعی) داستان‌هایی از این دست راه‌هایی برای فهم دنیا در اختیار می‌گذاشت، اما این‌که تا چه حد جدی گرفته می‌شدند جای بحث دارد. تتوگونی با این هشدار آغاز می‌شود که هر چه را مؤلف نوشته باور نکنید، هزیود مدعی است هنگام چرای گله‌هایش در کوه هلیکون

۱. یا تبارنامهٔ خدایان. — م.



سنگ یادبود مرمر متعلق به اواخر سده سوم یا دوم، احتمالاً از اسکندریه، که «تجلیل هومر» را نشان می‌دهد: پرستشگران به شاعر که مقام الوهی دارد و در ردیف پایین سمت چپ نشسته نزدیک می‌شوند: بالا زئوس در محاصره موزها (الهگان هنر)، آذرخش در دست، به حالت لمپده دیده می‌شود.

با موزها [الهگان هنر] دیدار کرده و آن‌ها در وجود او «آوایی مقدس که با آن گذشته و آینده را تقدیس کند» دمیده‌اند و به او گفته‌اند «علم لازم برای سر هم کردن دروغ‌های متقاعدکننده و، در صورت تمایل، بیان حقیقت» را دارند. خوانندگان باید با در نظر گرفتن جوانب احتیاط ناباوری را موقتاً کنار بگذارند.

کارها و روزها تاریخ «ادوار» متوالی است، روندی نزولی از عصر طلایی بدون بیماری، هنگامی که زمین بدون نیاز به کشاورزی محصول می‌داد، عصر پرستیز نقره، عصر بی‌رحم برنز، عصر پهلوانی، و عصر آهن، زمانی که «انسان هنگام روز مدام کار می‌کند و می‌گرید و شب هنگام امیدهایش به یأس بدل می‌شود و جان می‌دهد». هرچند عصر پهلوانی برای هزیود عصری دور محسوب می‌شد، برای بسیاری از نویسندگان داستان‌هایی که ما اسطوره می‌دانیم، مانند داستان‌های جنگ تروا، تاریخی واقعی به حساب می‌آمد، تاریخی که انعکاس آن را هنوز می‌شد در قرن پنجم و پس از آن حس کرد. از این امر حتی در بخش کوچکی از دو منظومه حماسی ایلید و اودیسه، که به گمان یونانیان اثر هومر بود، تقدیر شده است.

حماسه‌های هرودوت بیش از هر اثر ادبی دیگری آنچه را یونانی بود نشان می‌داد. این حماسه‌ها که در اصل شفاهی بود بعد از ابداع الفبا و مهاجرت‌های گسترده یونانیان مکتوب شد، هنگامی که شهرهای متعدد یونانی مهاجرنشین‌ها و پایگاه‌های تجاری خود را در بیزانتیوم کنار دریای سیاه (حدود ۶۵۷)، نوکراتیس در مصر (اواخر قرن هفتم)، کورنه در لیبی (حدود ۶۳۰) و ماسالیا (مارسی) در فرانسه (حدود ۶۰۰) تأسیس کردند. در حالی که دنیای واقعی تکه‌تکه شده بود این حماسه‌ها تصویر زمانی را در خیال حفظ می‌کرد که یونانیان کوتاه‌زمانی برای عملی خطیر متحد بودند.

دنیای هومر، مانند اشعار هزیود، مسکن بشر و خدایان بود و جنگ تروا همزمان در قلمرو نوع بشر و خدایان جریان می‌یافت؛ گاه این دو همپوشانی داشتند به نحوی که خدایان خرابکاری می‌کردند یا به یاری فانیان می‌آمدند. هر دو حماسه توجه عمیقی به زندگی شخصیت‌های محوری خود نشان می‌دهند و همین نشان می‌دهد که یونانیان آن زمان درباره جایگاه خود در جامعه و تاریخ چه دیدگاهی داشتند و فکر می‌کردند چگونه ممکن است از داستان‌ها (از جمله داستان خود آن‌ها) بهره‌برداری شود.

هومر و منشأ زندگی‌نامه‌نویسی

سطر آغازگر ایلید («ای الهه شعر، خشم آشیل [یا آخیلس] فرزند پلئوس را بسرای») مانند تئوگونی هزیود اعلام می‌کند که این نوشتار نتیجه الهام است نه پژوهشی تاریخی. با این حال، هرچه خواننده پیش‌تر می‌رود معلوم می‌شود این نوشتار اثر مطالعه‌ای دقیق در روان‌شناسی بشر است، بریده‌ای از زندگی‌نامه افسانه‌ای قهرمان آن آشیل؛ آشیل دلنگران قضاوت معاصران



صحنه‌هایی از جنگ تروا متعلق به اواخر سدهٔ اول ق.م — اوایل قرن اول میلادی در لوح کاپیتولین ایلیاک [نام دیگر تروا]: ناوگان یونانی در برابر دیوارهای تروا (چپ)، جنگجویان در حال جنگیدن سوار بر گردونه‌ها، پیاده، و روی کشتی‌ها (راست).

و نسل‌های آینده دربارهٔ زندگی‌اش، خود را از سلسله‌ای پهلوانی می‌پندارد. پنهان در خیمهٔ خود همراه یاورش پاتروکلوس، خشم خود از آگاممنون مغرور را دامن می‌زند، خویشترن را حین سراییدن و نواختن چنگ تسلی (یا عذاب) می‌دهد، چیزی مانند شعری شفاهی دربارهٔ «کردارهای پرآوازهٔ بشر».

از نظر آشیل، مانند بسیاری از اشراف‌زادگان کهن و بعدی یونان، آوازه همه‌چیز است. مادرش، یک پری دریایی به نام تیتیس، به او خیر داده بود که می‌تواند میان دو سرنوشت یکی را انتخاب کند: از زندگی طولانی لذت ببرد بی‌آن‌که یاد و خاطره‌ای از او باقی بماند، یا جوانمرگ شود و «شهرت جاودانه» داشته باشد. آشیل با برگزیدن سرنوشت دوم، در قرون بعد الهام‌بخش مردان جوان و بلندپرواز بسیار شد. همان‌طور که پلوتارک دانشمند یونانی اواخر قرن اول یا اوایل قرن دوم میلادی نوشت، هنگامی که اسکندر مقدونی از تروا دیدن می‌کرد از او پرسیده

شد که آیا می‌خواهد چنگ پاریس، شاهزاده تروایی، را ببیند (خود او نیز به اندازه اسکندر مشهور بود). اسکندر پاسخ داد پاریس فقط «قطعاً رمانتیک شهبانی برای اغوای دل زنان» می‌خوانده، از این رو ترجیح می‌دهد چنگ آشیل را ببیند که با آن «کرده‌های پرآوازه مردان» را می‌سروده است.

اودوسئوس [یا اودیسه]، پهلوان منظومه اودیسه، راه دیگری برای جاودانگی در تاریخ یونان نشان داد. مرد «هزار مکر» نقطه مقابل آشیل جوانمرد است. بزرگ‌ترین آرزوی او زنده ماندن است، بازگشت به خانه و پیر شدن با کامرانی در کنار خانواده. با این همه، اودوسئوس نیز گوشه‌چشمی به شهرت دارد. در سفر دریایی طولانی خود آوازه‌اش آنقدر در گوشه و کنار پراکنده شده بود که هنگام ورود به جزیره دورافتاده و اساطیری شری، سرود رامشگری را می‌شنود که از اعمال برجسته وی در تروا می‌گوید. اما جالب این‌که هرگاه از اودوسئوس دعوت می‌شود داستان سفرهایش را بازگو کند روایتی متفاوت سر هم می‌کند، گاه در واقعیت دست می‌برد، گاه کاملاً افسانه‌بافی می‌کند (زمانی وانمود می‌کند شاهزاده‌ای اهل کرت است)، او همواره در پی مفتون ساختن مخاطب است.

هرچند اودوسئوس شخصیتی افسانه‌ای است، برخورد غرورآمیزش با «واقعیت» به بسیاری از آن‌هایی که زندگی‌نامه‌های واقعی عصر باستان را می‌نوشتند انتقال یافت، زیرا زندگی‌نامه ریشه در انکومیوم دارد (نوشته‌ها یا سخنانی در رثای مرده). در قدیمی‌ترین زندگی‌نامه‌های باقیمانده (متعلق به قرن چهارم و نوشته ایسوکراتس و گزنفون) این سبک را می‌توان دید، هرچند شبه‌زندگی‌نامه کوروش نامه، اثر گزنفون، بیشتر خیالپردازی است تا واقعیت. همه جد و جهد می‌کنند سوژه خود را تا حد امکان درخشان نشان دهند، همان‌طور که روایات خیالپردازانه‌ای که کوتاه‌زمانی بعد از اعدام سقراط نوشته شد داستان‌هایی از زندگی او را نیز روایت می‌کنند. از قرن پنجم به بعد اشکال دیگری از زندگی‌نامه نوشته شد، اما قدمت بیشتر آن‌هایی که باقی مانده به دوران امپراتوری روم می‌رسد، زمانی که پلوتارک با مقایسه یونانیان و رومیان شهیر، چه تاریخی و چه اساطیری، برای گسترش ارتباط میان دو فرهنگ، ژانر خاصی را به کار گرفت. در نظر پلوتارک (که در دورانی بالید که نویسندگان انجیل در زندگی مسیح کندوکاو می‌کردند) زندگی‌نامه‌ها وسیله‌ای بودند برای بررسی حقایق فلسفی؛ سوژه‌ها کسانی بودند صاحب رذیلت یا فضیلت با داستان‌های جنبی‌گزینشی یا حکایاتی تحریف‌شده برای نشان دادن نکته‌ای اخلاقی.

در قرن سوم میلادی دیوژن لائرتیوس از کتاب زندگی فیلسوفان خود بیشتر به منظور مستمسکی برای حکایات خیالپرورانه استفاده کرد تا شناخت جدی زندگی در بافت تاریخی، اجتماعی یا فلسفی. همین‌طور دایرةالمعارف بیزانسی قرن دهم میلادی به نام سودا که مؤلفان آن در قیاس با ما به طیف وسیع‌تری از منابع دسترسی داشتند، با استفاده از هر حکایتی که دم دستشان بود، غیرمحمتمل‌ترین جزئیات را در صورتی که داستانی خوب فراهم می‌کرد پذیرا می‌شدند. گاه (مانند زندگی سافو یا امیدوکلس) عناصر تخیلی به نسبت عیان هستند، اما گاهی



ماسک تدفین طلایی متعلق به حدود سال ۱۵۰۰ از میسن. هنگامی که شلیمان باستان‌شناس ماسک مشابهی را از زیر خاک درآورد مدعی شد صورت زیر ماسک تقریباً بدون آسیب مانده است و وسوسه شد تلگراف معروف خود را ارسال کند: «به چهره آگاممنون خیره شده‌ام.»

کشف حقیقت دشوار به نظر می‌رسد (جایگاه واقعی اسپاسیا در آتن عصر پریکلس چه بود؟). حتی اگر زندگی‌نامه‌نویسان کهن برای الهامات خود دست به دامان موزها نمی‌شدند، خلاقیتشان کمتر از شاعران حماسه‌سرا نبود. به مسئولیت خود این را نادیده می‌گیریم.

تاریخ‌نگار و آغاز تاریخ‌نگاری

یونانیان باستان عاشق شاخ و برگ دادن به واقعیاتی بودند که به یاد داشتند. داستان جنگ تروا شاید حاوی برخی حقایق باشد، اما درگیری‌های به‌نسبت جزئی (که باستان‌شناسی آن را تأیید کرده است) در حماسهٔ محاصرهٔ ده‌ساله (که تأیید نشده) جزئیات آن را به هم پیوند می‌دهد و خاطرات باقیمانده از ساختارهای اجتماعی و امور مادی و افراد حقیقی ازمنهٔ باستان را بیان می‌کند. ممکن است یک اسطورهٔ خاص یا یک داستان تاریخی به صورت روایات اغلب متناقض و متعدد و همزمان در حوزه‌های جغرافیایی جدا از هم رواج پیدا کند. تا وقتی مردم می‌خواستند سرگرم شوند این امر مشکلی ایجاد نمی‌کرد؛ اما وقتی پای اطلاعات مطمئن به میان آمد و آنچه باید تاریخ بنامیم بسط و توسعه یافت، نگرش تازه‌ای لازم شد.

یکی از نیازهایی که الفبای یونانی برآورده کرد ثبت و انتشار اسناد بود، از جمله نشر قوانین — قوانین سولون اصلاحگر سیاسی (شخصیت مبهم اما واقعاً تاریخی اواخر قرن هفتم و اوایل قرن ششم) که روی تابلوهای چوبی بزرگ نوشته و روی ستونی گردان نصب شده بود و در پروتانیوم (تالار شهر) آتن در معرض دید عموم قرار داشت. سرانجام، شاید در قرن پنجم، این مجموعه اسناد به آرشیوی کامل تبدیل شد. دامنهٔ استفادهٔ مورخان از این اسناد مشخص نیست، اما در قرن ششم با افزایش آگاهی علمی، مورخان وقایع‌نگار (یا لوگوگرافوها) شروع به پژوهش و نوشتن وقایع‌نامه‌هایی به نثر کردند که از نوشتن تبارنامه‌ها تا رویدادهای سالانهٔ شهرها را در بر می‌گرفت. بیشترشان چندان فرقی با اسناد خشک و خالی نداشتند، اما موجب تحول در مطالعهٔ گذشته و ارتباط بشر با آن شد. متأسفانه امروزه فقط بخش‌هایی از آن‌ها باقی مانده است. مبتکرترین وقایع‌نگار هکاتایوس میلتوسی است که حدود سال ۵۵۰ به دنیا آمد. او قصد داشت روایات گوناگون اساطیر و تاریخ جدید را برای به وجود آوردن چکیده‌ای پژوهشگرانه و منظم توجیه عقلانی کند، از این رو در تبارشناسی خود اعلام کرد: «نظر به این‌که فکر می‌کنم داستان‌های یونانیان هم بی‌شمار و هم احمقانه است چیزی می‌نویسم که درستی آن را باور دارم.» شاید سفر پژوهشی به مصر الهام‌بخش او در این کار بوده باشد، جایی که (به نوشتهٔ هرودوت) کاهنان طیوه شواهدی از دودهٔ روحانیان داشتند که ۳۴۵ نسل را شامل می‌شد. هکاتایوس قبل از این دیدار معتقد بود که از خلقت نوع بشر فقط شانزده نسل می‌گذرد. اما به لطف مصریان دریافت که کل تصور او (و یونانیان) از گذشته مستلزم تجدیدنظر عمده است.

حتی در تبارشناسی هکاتایوس خدایان نقش قاطعانه‌ای ایفا می‌کنند، در حالی که روایت «آگاهانه علمی» مورخ معاصر او یعنی آکوسیلاوس آرگوسی دربارهٔ خلقت جهان اندکی فراتر از نسخهٔ منثور تئوگونی هزیود است — هرچند آکوسیلاوس ادعا می‌کرد که مطالعهٔ الواح برنزی

کهن که در املاک خود از زیر خاک در آورده بود آن را بسیار دقیق تر می‌کند. آکوسیلا یوس اولین کسی نبود که ارزش شواهد باستان‌شناختی را درک می‌کرد. در قرن ششم از این رشته تازه برای مرتبط ساختن زمان حال و گذشته استفاده شد، هرچند که این استفاده همواره به دلایل علمی نبود. در سال ۵۶۰ پیشگویی شد که اسپارت نمی‌تواند همسایه‌اش تگئا را شکست دهد مگر زمانی که استخوان‌های اورستس پهلوان را کشف و از خاک به در آورد. خوشبختانه سیاحی اسپارتی که از تگئا دیدن کرده بود خبر داشت که تابوتی قدیمی حاوی اسکلتی با بیش از سه متر طول را به‌تازگی از زیر خاک در آورده و دوباره دفن کرده‌اند. به‌یقین چنان نسبت‌های غریبی فقط می‌توانست به اورستس تعلق داشته باشد. استخوان‌ها دوباره بیرون آورده و برگردانده شد و تگئا شکست خورد. امروز ما اورستس را متعلق به اسطوره می‌دانیم، اما برای آن‌که چنین ساده اسپارت‌ها را به خامی متهم نکرده باشیم باید به یاد آوریم که در همین دوره جدید شلیمان مدعی شد به چهره آگاممنون پدر اورستس در میسن نگریسته است.

روند ارزیابی مجدد تاریخ یونانیان را در جهات متفاوت و گاه مخالف سوق داد. در حالی که مردانی مانند هکاتایوس (و به تعبیری باستان‌شناسان اسپارتی در تگئا) سعی می‌کردند ارزش قرن‌ها خلاقیت را برای کشف حقایق رویدادهایی که در اصل به اساطیر تعلق داشتند کنار بگذارند، افراد دیگری که از نبود اسناد و مدارک سرخورده شده بودند سرخوشانه جزئیاتی را در تاریخشان وارد کردند تا آن را شفاف‌تر و کامل‌تر بسازند، اما در آخر کاذب‌تر از آب درآمد. با این همه، از قرن ششم به بعد آن‌قدر شواهد باستان‌شناختی و کتیبه باقی مانده که بتوانیم زندگی پیسیستراتوس را که سوژه اولین زندگی‌نامه ما در این کتاب است بازسازی کنیم. در واقع آنچه پیسیستراتوس را به‌ویژه در تاریخ یونان جذاب می‌کند این است که او خود بخشی از روند ارزیابی دوباره گذشته بود، او آگاهانه و حتی کلبی مسلکانه آن را دستکاری کرد تا با خواسته‌های سیاسی خود و شهرش آتن وفق دهد. اما وقتی به زندگی او می‌پردازیم باید به یاد داشته باشیم که از لحاظ دیدگاه، او به دنیای هومر بسیار نزدیک‌تر بود تا به دنیای ما. از نظر پیسیستراتوس، همچنان که از نظر آشیل (و اپیزلوس نابینا، مغرور از رویارویی با نیمه‌خدایی که او را شایسته نام خود کرد — به معنی «خواستنی»)، هنوز ضرورت واقعی زندگی داشتن «آوازه جاودانه» بود و این که دستاوردهای او بخشی از یک سلسله بزرگ‌تر خواهد بود: «آوازه اعمال بشر».



عصر جباران





پسیستراتوس (؟ حدود ۶۰۵ - ۵۲۸)

جبار آتن

پسیستراتوس هنرپیشه‌ای چنان ماهر بود که، با تظاهر به فضایل بیگانه با خود، بیش از آن‌هایی که به‌واقع از آن فضایل برخوردار بودند حمایت کسب کرد.

پلوتارک، زندگی سولون، ۲۹

سیاست آتن در نیمه قرن ششم در دست مردانی از سه خاندان قدرتمند بود: خاندان باوتاد، خاندان آلکامیونید و خاندان پسیستراتید. خاندان پسیستراتید زمینداران ثروتمندی بودند که املاکشان در شرق آتیک از منطقه ساحلی امن شمال برائون تا دشت ماراتون گسترده بود. مکانی که ماسه‌های ساحلی با شیب ملایم شرایطی مطلوب برای تعقیب و گریز، سواری و مسابقات ارابه‌رانی فراهم می‌کرد. این خانواده خود را سزاوار این امتیازها و ثروت می‌دانست — مدعی بود نسلش بیش از پنج قرن قبل نه‌تنها به کودروس، آخرین پادشاه بزرگ آتن، بلکه به نستور، پادشاه پیلوس و از شخصیت‌های اصلی داستان‌های جنگ تروا، می‌رسد. تاریخ (یا اسطوره) قدرت تبلیغاتی مسحورکننده‌ای داشت.

اما تبلیغات به شیوه‌های مختلف کارگر می‌شود. داستان‌هایی بازگو شد مبنی بر این‌که هیپوکراتس، یکی از اعضای خاندان پسیستراتید، در بازی‌های المپیک سال ۶۰۸ یا ۶۰۴ نشان‌های از سوی خدایان دریافت کرده است. هنگامی که او در حال قربانی کردن بود دیگرها به جوش آمدند و سرریز شدند طوری که آتش زیرشان خاموش شد، نشان‌های که از نظر رقبا معنی‌اش آن بود که هیپوکراتس هرگز صاحب پسر نخواهد شد، و هیپوکراتس به‌راحتی این موضوع را نادیده گرفت. کمی بعد از این ماجرا همسرش پسیستراتوس را به دنیا آورد.

اطلاعات چندانی از سال‌های اولیه زندگی پسیستراتوس در دست نیست. او که به نحو خیره‌کننده‌ای خوش‌چهره بود عموزاده (و شاید محبوب) سولون قانون‌گذار محسوب

می‌شد و این سولون بود که میل شدید پیسیستراتوس به قدرت را تشخیص داد. در دهه ۵۶۰ پیسیستراتوس آتن را در جنگ با همسایه‌اش مگارا رهبری می‌کرد. در سال ۵۶۱، پس از آن‌که به سبب پیروزی‌اش محبوبیت بسیار یافته بود، پیشنهاد کرد جَبَّار (فرمانروای) شهر خود شود. برای تحقق این امر با رهبران دو خاندان آتنی دیگر یعنی باوتاد از خاندان لوکورگوس و آلکمایونید از خاندان مگاکلس مستقیماً درگیر شد. نحوه غلبه او بر مخالفت‌های آن‌ها اطلاعات مهمی در اختیار ما قرار می‌دهد.

پیسیستراتوس که به‌عمد هم‌خویشتن را مجروح کرده بود و هم قاطره‌هایش را، ارابه خون‌آلودش را به مرکز آتن راند و آن‌جا نفس‌زنان (به‌دروغ) خبر داد که به‌زحمت از چنگ دشمنان سیاسی خود که در پی قتل وی برآمده بودند گریخته است. سولون پیسیستراتوس را به ریاکاری متهم کرد، اما آتنی‌ها خشمگین بودند. آن‌ها برایش محافظ گماردند و او را در مقام فرمانروای خود تا آکروپولیس که قرن‌ها کرسی قدرت بود همراهی کردند. پیسیستراتوس به هدف خود رسیده بود، با این همه به نظر می‌رسید از تحمیل اراده خود به قهر بیزار یا ناتوان است. حتی دموکرات‌های ثابت‌قدم هم تأیید می‌کردند که حکومت او عادلانه، قانونی و خوب بوده است. این امر دشمنانش

اشراف و جَبَّاران

تا پایان قرن ششم اداره تمام دولت‌شهرهای یونان در دست خاندان‌های قدرتمند بود. در «عصر پهلوانی» هومر و هزیود قدرت در دست پادشاهان (باسیل‌ها) بود، بعدها این سلاطین مستبد به جَبَّار [یا تورانوس] معروف شدند. ماهیت حکمرانی آن‌ها تا حد زیادی وابسته به شخصیت باسیلیئوس یا جَبَّار بود، اما احتمالاً مستلزم همکاری با نوعی شورای قانون‌گذاری متشکل از سالخورده‌گان نیز بود. امروزه «جَبَّار» معنای تحقیرآمیزی دارد، اما بسیاری از باسیلیئوس‌ها و جَبَّاران نسبتاً نیکوکار و منصف بودند. تقریباً در آغاز تولد خدایان هزیود، که بیشتر برای مخاطبانی از طبقه اشراف نوشته شده است، می‌خوانیم که یک باسیلیئوس خوب چگونه حکومت می‌کند: «مردم همه جذب او می‌شوند. داوری‌های او همه صادقانه و قانون‌مدارانه است. با استدلالی قانع‌کننده و سخنان آرام و واژگان گوارا، تلخ‌ترین نزاع‌ها را پایان می‌دهد.» مشکل وقتی به وجود می‌آید که خاندان‌های اشرافی مخالف، نه‌چندان به‌ندرت، سعی می‌کردند قدرت برتر را به چنگ آورند. آن‌هایی که حامیان بیشتری داشتند موفق‌تر بودند. به هر حال در تلاششان برای جلب نظر مردم، قدرت خود را تا حد امکان به یک مجمع عوام که روزبه‌روز قوی‌تر می‌شد واگذار کردند که به سهم خود در تولد دموکراسی نقش داشت.

را تحت تأثیر قرار نداد. در نمایشی نادر از همبستگی، لوکورگوس و مگاکلس عداوت‌هایشان را کنار گذاشتند و نیروهای خود را یکی کردند. در سال ۵۵۶ آن‌ها پیسیستراتوس را از قدرت ساقط کردند و او را از آتن راندند. اما ائتلاف همواره متزلزل آن‌ها از هم پاشید و سال بعد مگاکلس مخفیانه با پیسیستراتوس برای تأمین امنیت وی در بازگشت به وطن به مذاکره پرداخت.

مگاکلس به منظور متحد ساختن دو خاندان به پیسیستراتوس پیشنهاد کرد با دخترش ازدواج کند. پیسیستراتوس پذیرفت، همسرش را طلاق داد و به کمک فوآ، زنی بلندقامت و بسیار زیبا از کنیزان خود، نقشه بازگشت خویش را طرح کرد. اگر تلاش اولش برای به قدرت رسیدن نمایشی بود، دومین تقلای او قطعاً مبالغه‌آمیز محسوب می‌شد. وقتی پیسیستراتوس سوار بر ارابه وارد آتن شد، عوامل او که در سراسر شهر پراکنده بودند هیجان‌زده مدعی شدند آتنه خود او را تا خانه همراهی کرده است. در واقع این فوآ بود که سر تا پا زره‌پوش و مشعشع از اقتدار الهی کنار او اسب می‌راند، مدلی تمام‌عیار برای این الهه. حال چه آتنی‌ها این خدعه را باور کردند یا (مانند مورخان بعدی) آن را امری یاوه پنداشتند نتیجه یکسان بود. پیسیستراتوس برای بار دوم جبار آتن شد.

او هنوز موقعیت استواری نداشت. خیلی زود مگاکلس افتراهایی پراکند مبنی بر این‌که پیسیستراتوس همسر تازه‌اش را به اعمال جنسی نامتعارف وامی‌دارد. هنگامی که شایعات شفاف‌انگیز به تهدیدهای زشت تبدیل شد، پیسیستراتوس بار دیگر از شهر گریخت. اما عهد کرد بازگردد. او هرچند در تبعید به سر می‌برد، شایسته احترام و مرعوب‌کننده بود و به کمک هواخواهان قدیمی قدرتش را تحکیم کرد. تبس، آرگوس و جزیره ناکسوس سرباز و پول در اختیارش گذاشتند و پیسیستراتوس در سال ۵۴۶ همراه پسرانش هیپپاس و هیپارخوس در رأس سپاهی بزرگ به آتیک بازگشت. آن‌ها در ماراتون پیاده و خیلی زود از راه املاک قدیمی پیسیستراتوس راهی آتن شدند. مگاکلس و مردانش که به طرز غریبی غافلگیر شده بودند با تکبر برای مواجهه با آن‌ها بیرون آمدند و با سرخوشی تهدیدی

آتنه، الهه حامی شهر پیسیستراتوس، باشکوه روی صفحه‌ای فلزی، حدود سال ۵۳۰. پیسیستراتوس لباس الهه را بر تن دختری کرد که هنگام بازگشت از تبعید به آتن او را همراهی می‌کرد.



را که با آن مواجه بودند دست‌کم گرفتند. وقتی مگاگلوس نزدیک مکانی مقدس زیر سایبان به خواب نیمروزی فرو رفته بود، پیسیستراتوس فرمان حمله داد. سربازان مگاگلوس تارومار شدند. پیسیستراتوس هجده سال تمام، تا هنگام مرگ در بستر به سال ۵۲۸، در مقام جبار بی‌چون و چرای آتن بر شهر حکومت کرد. نسل‌های بعد از دوران او به عنوان عصر طلایی یاد می‌کردند.

پیسیستراتوس در سایه شیوه‌های تسلی‌بخش، کارهای عام‌المنفعه و توجه به توده مردم (دموس به یونانی) در مقام فردی مهربان، شفیق و بخشنده و بیشتر مانند شهروندی ساده تا فردی جبار تک‌ریم می‌شد. در پولیسی (دولت‌شهر) که تازه جدا شده بود برحسب تجربه به‌وضوح مزیت حکمرانی با رضایت عموم را آموخته بود. از این رو مردم را با وضع قانون، کارهای عمومی و رشوه دادن به خود جلب می‌کرد. او که اهمیت تأمین ذخیره غذایی آتن را درک کرده بود موافقت کرد تا یکی از اعضای خاندان رقیب، میلیتادس مهین، در ازای نظارت بر محافظت دریایی ارسال غله از دریای سیاه، جبار مهاجرنشین جدیدی در خرسونس شود. همزمان پسر خودش هگسیستراتوس را در سمت مقابل تنگه داردانل به مقام جبار سیگیوم گمارد تا هم مسیرهای دریایی و هم میلیتادس را تحت نظر داشته باشد.

پیسیستراتوس اقتصاد کشاورزی آتیک را با دادن وام‌های سخاوتمندانه و گماردن هیئت قضایی سیار برای اطمینان حاصل کردن از حقوق یکسان کشاورزان با آتنی‌های شهرنشین تقویت کرد. در این اثنا برای بهبود زندگی شهری و ایجاد شغل برنامه‌های بلندپروازانه را آغاز کرد: آبراهی برای تأمین آب آگورای خاک‌آلود، یک پروپولائا (دروازه) برای آکروپولیس و معبد زئوس آلمپی در نزدیکی آتن کنار رودخانه ایلیسوس. انگیزه او فقط رفاه و آسایش دیگران نبود — مولد نگره داشتن ساکنان شهر و مشغول بودن کشاورزان در مزارع خود موجب می‌شد مجالی برای ایجاد مشکل نداشته باشند، در عین حال ۱۰ درصد مالیاتی که به عواید آن‌ها بسته بود بر ثروت خود پیسیستراتوس می‌افزود. با این همه،



این گلدان، که در اصل جای نگهداری روغن زیتون است و امضای نقاشی به نام نیکياس را روی خود دارد، در یکی از اولین مسابقات پاناتنایک، که در سال ۵۵۶ بنیان گذاشته شد، به برنده مسابقه دو اهدا گردید.